

# نقش الگوی روابط قومی در پیش‌گیری از جرم

## در افغانستان

جمعه‌علی حقانی\*<sup>۱</sup>

### چکیده

کشورهای چند قومی، برای حل مشکلات‌شان، تاکنون، چهار نوع الگوی روابط قومی را تجربه کرده‌اند. اولین الگویی که به آزمایش گذاشته شد، ایجاد انسان جدید بود که بر اساس آن، از ازدواج اقوام مختلف (ازدواج برون گروهی) با یکدیگر، انسانی به وجود می‌آید که به یک قوم خاصی تعلق ندارد؛ بلکه نژادش به چندین قوم برگشت دارد. دومین الگو، الگوی همانندگرایی است که در دو سطح فرهنگی و ساختار اجتماعی رخ می‌دهد که بر اساس این الگو، فرهنگ سایر اقوام و همین‌طور گروه‌های اجتماعی آن‌ها، در فرهنگ و ساختار اجتماعی قوم غالب، محو و ناپدید می‌گردند. سومین الگوی قومی تکثرگرایی قومی است که بر اساس این الگو، اقوام مختلف همانند سالاد، فرهنگ و ساختار اجتماعی خودشان را حفظ می‌کنند. چهارمین الگو، الگوی وحدت در کثرت است که در این الگو، از یک طرف تکثر و تعدد قومی به رسمیت شناخته می‌شود و از طرف دیگر، وحدت جغرافیایی و فرهنگی نیز، مورد توجه قرار می‌گیرد. با توجه به ساختار قومی در افغانستان، مناسب‌ترین الگو در پیشگیری از جرم، الگوی «وحدت در کثرت» است، الگویی که در عین حفظ و حراست از ارزش‌های اقوام مختلف، وحدت جامعه نیز، مورد توجه قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌گان: افغانستان، همانندسازی، تکثرگرایی قومی، وحدت در کثرت

---

\* - دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی

## مقدمه

افغانستان کشوری متشکل از اقوام، مذاهب، زبان و گویش‌های گوناگون است. همین تنوع و تکثر قومی، موجب شده است که افزون بر تهاجمات خارجی، جنگ‌های داخلی ویرانگر و خانمان‌سوزی در این کشور اتفاق بیفتد؛ جنگ‌هایی که خسارت‌های جانی و مالی بی‌شمار و غیر قابل جبرانی را بر مردم این کشور تا کنون تحمیل کرده‌اند و هم‌اکنون نیز، ادامه دارد و هیچ نشانه‌ای نسبت به توقف و یا کاهش آن، به چشم نمی‌خورد و کشمکش‌های داخلی، هر روز ابعاد تازه‌تری به خود می‌گیرد.

علی‌رغم این که افغانستان از لحاظ ساختار قومی و جغرافیایی، کشور منحصر به فرد در سطح جهان نمی‌باشد؛ اما از نظر اتفاقات و حوادثی که مردم این کشور تا به حال شاهد آن بوده‌اند، منحصر به فرد و بی‌نظیر است. کشورهایی که مثل افغانستان، از تنوع قومی و زبانی برخوردارند (مثل آمریکا) با این که در آغاز، اختلافات قومی و مذهبی را تا سرحد جنگ‌های داخلی تجربه کرده‌اند؛ ولی به زودی به یک توافق نسبی میان اقوام مختلف نایل شدند، توافقی که علاوه بر دست کشیدن از جنگ‌های ویرانگر داخلی، زمینه همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام مختلف را فراهم نمود.

افغانستان، اما، با گذشت نزدیک به دو قرن، هنوز نه تنها بر این مشکل اساسی فایق نیامده است؛ بلکه مشکلاتش تشدید هم شده است؛ زیرا دخالت‌های آشکار و پنهان کشورهای خارجی، زمینه هر گونه تفکر نخبگان قومی را از آن‌ها سلب کرده‌اند و فعلاً تصمیم‌گیرندگان و بازیگران اصلی در بازی سیاسی افغانستان، کشورهای قدرت‌مند و سلطه‌طلب جهانی، مانند آمریکا و ... می‌باشند و تا کنون، هیچ‌گونه آثاری از فروکش کردن دخالت آن‌ها مشاهده نمی‌شود. در نتیجه، با وجود این روند، مشکلات ترور و انتحار و جنگ‌های قومی و قبیله‌ای، هم چنان پا برجا خواهد ماند؛ مگر این که نخبگان سیاسی و علمی اقوام مختلف، به یک بازخوانی جدی و اساسی نسبت به عملکرد گذشته‌شان بپردازند و با یک خانه تکانی ذهنی

و زدودن رسوبات ذهنی ناشی از تعصبات قومی و قبیله‌ای، به راه حل‌های جدید و مدرن بیندیشند و بر سر اصول مشترک به توافق برسند.

به نظر نگارنده، نوع الگوی روابط قومی، یکی از مهم‌ترین فاکتورهایی است که همواره نقش بسیار اساسی و تعیین‌کننده در زمینه‌سازی یک زندگی مسالمت‌آمیز، در جوامع چند قومی مثل افغانستان داشته است؛ پس سوال اصلی این تحقیق این است که «کدام نوع الگوی روابط قومی، نقش مؤثری در کاهش جرایمی مانند ترور، انتحار، جرایم فردی، اجتماعی و دولتی، در افغانستان دارد؟».

گرچه تک‌علی پنداشتن پدیده‌های اجتماعی، به مثابه ساده‌انگاری آن پدیده است؛ ولی می‌توان گفت که برخی از علت‌ها، نقش اساسی‌تر و جدی‌تر نسبت به سایر علل ایفا می‌کند. الگوی روابط قومی، از جمله عللی است که نقش مؤثرتری نسبت به سایر علل دارد و به نظر می‌رسد که با توجه به فرهنگ عمومی مردم این کشور که در حدود ۹۹ درصد آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، الگوی «وحدت در کثرت» مناسب‌ترین الگوی روابط قومی در جامعه افغانستان باشد؛ لذا این تحقیق که برای تایید و یا رد این فرضیه انجام می‌شود، در ابتدا به گونه‌شناسی «الگوی روابط قومی» می‌پردازد و سپس سیر تحول و تعیین نوع الگوی مناسب، در جامعه افغانستان مورد بحث قرار خواهد گرفت و در نهایت، نتیجه تحقیق، به مثابه تایید و یا رد فرضیه فوق، به بحث گذاشته خواهد شد.

### ۱. گونه‌شناسی الگوی روابط قومی

الگوهای روابط قومی، در یک تقسیم‌بندی کلی، به چهار دسته ذیل تقسیم می‌شوند:

#### ۱-۱. ایجاد انسان جدید

برخی از صاحب‌نظران معتقدند که تنها راه حل جوامع چندقومی، کنار گذاشتن قومیت‌های مختلف و ایجاد یک انسان جدید است که این انسان جدید، معجونی است از قومیت‌های مختلف. «مفهوم معجون برای اولین بار توسط هکتور جان

دو کر ویکور در دهه ۸۰ قرن هجدهم به وجود آمد او معتقد بود که در آمریکا افراد همه ملت‌ها در نژاد جدید انسان‌ها ذوب شده‌اند» (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

بر اساس این دیدگاه، یکی از ویژگی‌های مهم انسان جدید این است که خلق و خوی هیچ یک از اقوام دیگر را ندارد، در حقیقت این انسان جدید، مثل یک ژنی است که به صورت دلخواه و با ویژگی‌های ایده‌آل، دست‌کاری و اصلاح شده است. هکتور جان دو کرویکور که این الگوی قومی را برای ایالات متحده آمریکا پیشنهاد می‌کند، «می‌گوید آمریکایی جدید همه تعصبات و خلق و خوی پیشین خود را رها می‌سازد و از شیوه زندگی خود که به آن پای‌بند است، از دولت جدید خود که از آن فرمان می‌برد و از طبقه جدیدی که به آن تعلق دارد چیزهای جدیدی می‌آموزد» (همان). ایجاد انسان جدید، اولین الگویی بوده که در ایالات متحده آمریکا، برای برون‌رفت از مشکلات و نزاع‌های ناشی از تعدد قومی، به تجربه گذاشته شد و برای تحقق و تثبیت این الگو در جامعه آمریکا، راه‌حلی نیز، در نظر گرفته شد که «از دواج بین قومی» از جمله آن‌ها بود.

طرفداران این الگو معتقد بودند، انسانی که از این طریق متولد می‌شود، تعلق به هیچ قومی ندارد؛ چه این که این انسان، از نظر نژادی، به یک قوم خاص تعلق ندارد و حد اقل، برگشت به دو قوم مختلف دارد که نسل‌های بعدی آن‌ها می‌تواند به چندین قوم برگشت داشته باشد و نظر سنجی‌ها نیز، حکایت از پذیرش افکار عمومی نسبت به این الگو داشت «در سال ۲۰۰۱، سی‌ان‌ان در نظر سنجی خود پرسید که آیا «تصور آمریکایی‌ها از خود به‌عنوان چندنژادی به جای تعلق داشتن به یک نژاد خاص» برای کشور خوب است یا این که بد است. ۶۴ درصد از پاسخ‌دهندگان، آن را برای کشور خوب دانستند، ۲۴ درصد نیز، آن را بد قلمداد کردند» (همان، ۴۲۲).

## ۲-۱. همانندگرایی

«واژه همانندسازی از ریشه لاتین **assimilation** به معنای مشابه ساختن یا مشابه شدن اخذ شده است که در فارسی معادل‌هایی نظیر تطبیق، همسانی،

یکی‌سازی و همانندسازی، یافته است. از آغاز این مفهوم در علوم طبیعی به معنای جذب و هضم مواد در بدن به کار برده می‌شد ولی بعدها در جامعه‌شناسی به معنای فرایند پذیرش ارزش‌ها، الگوها و سبک زندگی گروه برتر توسط اقوام و گروه‌های از جامعه به ترتیبی که در بطن گروه برتر جذب و هضم شوند، به کار رفته است» (ساروخانی، ۱۳۷۰، ۴۴)

همانندگرایی یکی از الگوهایی است که به «سوپ گوجه» نیز معروف است. طرفداران این الگو معتقدند، چنانکه در «سوپ گوجه» مواد مختلفی استفاده می‌شود؛ ولی در نهایت آنچه که جلب توجه می‌کند، رنگ و لعاب گوجه فرنگی است و سایر مواد استفاده شده، در گوجه فرنگی ذوب و محو می‌شود.

«در مدل همانندسازی دو گروه وجود دارند که عبارتند از: گروه اول نامزدان همانندسازی یا تازه‌واردان و گروه دوم جامعه‌پذیران. گروه نخست باید وسایل جدید را به دست آورند و چگونگی به‌کارگیری مکانیزم‌های جدید را فراگیرند. در این فرایند نظام ارزشی تازه‌واردان تغییر می‌کند به همین دلیل سیاست همانندسازی را فرایند تغییر اجتماعی و فرهنگی نیز نامیده‌اند» (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۵۳). بر اساس این الگو، همانندسازی در دو سطح اتفاق می‌افتد: یکی در سطح فرهنگی و دیگری در سطح ساختار اجتماعی. در سطح فرهنگی، فرهنگ قوم غالب و یا حاکم، نقش گوجه فرنگی را دارد و فرهنگ سایر اقوام، به مثابهٔ موادی است که در «سوپ گوجه» استفاده شده است که در نهایت، محو و ناپدید می‌شود و آنچه که به چشم قابل رویت است، فرهنگ قوم غالب خواهد بود.

وقتی سخن از همانندسازی در سطح فرهنگی سخن گفته می‌شود، به این معنی است که همانندسازی در همه بخش‌های فرهنگ صورت می‌گیرد؛ زیرا فرهنگ (اعم از مادی و معنوی) شامل سه بخش می‌شود که آن‌ها عبارتند از: زبان، دین و آیین‌ها و رسوم. بر اساس این الگو، آنچه که به چشم می‌آید و قابل رویت است، دین، زبان و آیین‌ها و رسوم قوم غالب است و فرهنگ سایر اقوام، در جامعه هیچ مقبولیت و مشروعیتی نخواهد داشت. در سطح ساختار اجتماعی نیز، همانندسازی رخ می‌دهد که در این سطح «اعضای گروه‌های مختلف قومی در

نهادهای مختلف جامعه پخش شده و با اعضای گروه قومی حاکم وارد قرارداد اجتماعی می‌شوند» (همان، ۵۷).

### ۱-۳. تکثرگرایی قومی

تکثرگرایی قومی مثل الگوی قبلی، در دو حوزه (فرهنگی و ساختار اجتماعی) قابل تحقق است. این الگو در سال ۱۹۱۵ م. برای اولین بار در ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک کشور با تکثر قومی، پا به عرصه وجود نهاد و به نام الگوی «سالاد» معروف گشت. «این مفهوم قومی را هورس کالن ابداع نمود و آن را "تکثرگرایی فرهنگی" می‌نامید. این نام به تدریج تثبیت شد؛ اما در واقع بیشتر یک نظریه تکثرگرایی قومی محسوب می‌شد» (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۱۸۵).

همان‌طوری که در «سالاد» همه مواد استفاده شده، همه خواص و ویژگی‌های اصلی خود را حفظ می‌کند، در الگوی تکثرگرایی قومی نیز، همه اقوام، هویت، و آداب و رسوم خود را در همه حوزه‌ها، حفظ می‌کنند و هیچ قومی در قوم دیگر، محو و ذوب نمی‌گردد.

از جمله طرفداران این دیدگاه، آقای گیدنز است و معتقد است که مهم‌ترین ویژگی در سیاست تکثرگرایی، حفظ وحدت در عین کثرت است. در این الگو، سازماندهی پیکر سیاسی کشور به شکلی اعمال می‌شود که در آن، هر گروه اجتماعی و قومی، هم، امکان حراست از ارزش‌های خاص خود را داراست و هم، به احقاق حقوق خود نایل می‌شود. در جامعه کثرت‌گرا، بسیاری از گروه‌های اجتماعی و فرهنگی پذیرفته‌شده با حفظ ویژگی‌های فرهنگی خود از طریق مشارکت و همزیستی به نظام سیاسی - اجتماعی ملحق می‌شوند. (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۱۸۶).

تکثرگرایی قومی، مناسب‌ترین الگو، در کشورهای با تعدد و تکثر قومی شناخته شده است که در این الگو، اعتبار مساوی خرده‌فرهنگ‌های متعدد و گوناگون، به رسمیت شناخته می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۰۸).

تکثرگرایی قومی، در سطح فرهنگی به این معنی است که در چنین جامعه‌ای، زبان، دین و آیین‌ها و رسوم همه اقوام به رسمیت شناخته می‌شود و تلاش حکومت در جامعه، در جهت جفظ و تقویت فرهنگ اقوام مختلف خواهد بود و دولت موظف است که زمینه رشد و بالندگی فرهنگ همه اقوام را بدون هیچ‌گونه تبعیضی فراهم نماید و همه اقوام، به صورت آزادانه و بدون هیچ‌گونه ترس و اضطراب، به ترویج و گسترش زبان، دین و آیین‌ها و رسوم خودشان می‌پردازند و هیچ یک از اقوام دیگر، حق ایجاد مزاحمت و ممانعت را ندارد.

در سطح اجتماعی، تکثرگرایی قومی به این معنی است که هر قومی، گروه اجتماعی مخصوص به خودش را دارد و این گروه‌های اجتماعی، از قوم خاصی نمایندگی می‌کند و حکومت، این گروه‌های اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد و زمینه فعالیت‌های این گروه‌ها را فراهم می‌سازد.

نمونه عینی این نوع الگوی روابط قومی، کشور لبنان است که ضمن رسمیت داشتن همه اقوام، ساختار سیاسی این کشور نیز، متناسب با این الگو، طراحی شده است. نظام حاکم در این کشور، از نوعی دموکراسی تسهیمی است؛ بدین معنی که سمت‌های مهم کشور، به تناسب نفوس و جمعیت اقوام، سهمیه‌بندی شده است و بر اساس این نوع نظام، رقابت برای احراز پست‌های مهم، در میان افراد یک قوم خواهد بود، نه همه افراد جامعه.

#### ۱-۴. وحدت در کثرت

این الگو، با توجه به دو الگوی پیشین و عدم کارآیی آن‌ها، ابداع شده است؛ الگویی که از یک طرف، با توجه به ویژگی‌های مثبت «الگوی همانندگرایی» وحدت قومی را مورد توجه قرار می‌دهد و از طرف دیگر، با توجه به ویژگی‌های مثبت «الگوی تکثر قومی» تکثر قومی را در عرصه‌های مختلف، به کار می‌گیرد.

«وحدت قومی ناظر بر وضعیتی است که در درون یک کشور، مرزهای جغرافیایی با مرزهای قومی منطبق باشد» (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۷۰). اما کثرت یا تکثر قومی در این الگو به این معنی است که «تمایزات و تفاوت‌ها بر شباهت‌ها

غلبه دارد. تفاوت فردی و اجتماعی ناشی از عوامل اکتسابی یا وراثتی و تحولات تکنولوژیک، علمی، صنعتی و ... در عمل اجتماعات انسانی را متفاوت می‌سازد» (همان: ۷۱).

وحدت و یگانگی نظام فرهنگی و ساختار اجتماعی در قالب یک پیوند ارگانیک، اجتماع فراگیر و پایداری را به وجود می‌آورد که در عین تکثر و تنوع درونی، قادر است که سال‌های متمادی دوام و استمرار داشته باشد.

#### جدول مقایسه الگوهای روابط قومی

ردیف	نوعی الگوی روابط قومی	شاخص‌های الگوی روابط قومی
۱.	ایجاد انسان جدید	۱. تعلق به قوم خاصی ندارد؛ زیرا از نظر مادری به یک قوم و از نظر پدری به قوم دیگری منتسب است ۲. از نظر فرهنگی (زبان، دین، آیین‌ها و رسوم) به هیچ قومی تعلق ندارد و به صورت هدفمند، به فرهنگ از پیش طراحی شده تعلق خاطر دارد ۳. و از لحاظ ساختار اجتماعی نیز، فقط به گروه اجتماعی مورد نظر حکومت، تعلق دارد.
۲.	هماندگرایی	۱. از نیای واحد متولد می‌شود ۲. فرهنگ (زبان، دین، آیین‌ها و رسوم) قوم خودش در فرهنگ قوم غالب، ذوب و محو می‌شود و فرهنگ خودش، به رسمیت شناخته نمی‌شود.



<p>۳. در سطح اجتماعی، حق ایجاد کردن گروه اجتماعی قومی را ندارد و باید در قالب گروه اجتماعی قوم غالب، فعالیت نماید.</p>		
<p>۱. همه اقوام، به رسمیت شناخته می‌شوند          ۲. حکومت موظف است که زمینه رشد و بالندگی فرهنگ همه اقوام را بدون هیچ‌گونه تبعیضی فراهم نماید و افراد هر قوم، به صورت آزادانه به توسعه و گسترش فرهنگ خودشان می‌پردازند ۳. در سطح اجتماع، اعضای هر قوم، به صورت آزادانه به ایجاد گروه اجتماعی می‌پردازند که در این صورت معمولاً گروه‌های اجتماعی حالت قومی دارد تا ملی</p>	<p>تکثرگرایی قومی</p>	<p>۳.</p>
<p>۱. فرهنگ ملی وجود دارد که زمینه وحدت همه اقوام را فراهم می‌سازد ۲. همه اقوام، در عین حفظ فرهنگ خودشان، ملزم به پیروی و تقویت فرهنگ ملی هستند ۳. همه اقوام، از سوی حکومت به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما در صورت تقابل مصالح قومی با مصالح ملی، مصالح ملی مقدم می‌شود ۴. در سطح اجتماع، همه اقوام، حق ایجاد گروه‌های اجتماعی را</p>	<p>وحدت در کثرت</p>	<p>۴.</p>

<p>دارند؛ ولی هیچ گروه اجتماعی نباید قومی باشد؛ زیرا هدف اصلی تقویت فرهنگ و مصالح ملی است، یعنی تکثر قومی در قالب وحدت ملی قابل پذیرش است، نه خارج از آن.</p>	
---	--

## ۲. الگوی روابط قومی مناسب در پیش‌گیری از جرم در افغانستان

ما برای این که بتوانیم الگوی روابط قومی مناسبی را برای جامعه افغانستان پیشنهاد نماییم، لازم است که در ابتدا سیر تحول الگوی روابط قومی را، با توجه به تاریخ سیاسی این کشور، مورد بازخوانی قرار دهیم. مطالعات تاریخی این کشور بیانگر این است که الگوی روابط قومی را که این کشور تا به حال تجربه کرده است، می‌توان، در دو مرحله از هم مجزا، مورد بررسی قرار داد: یکی قبل از سقوط طالبان و دیگری بعد از آن.

### ۲-۱. الگوی روابط قومی قبل از سقوط طالبان

مطالعات تاریخی، بیانگر این است که از زمان استقلال افغانستان تا سقوط امارت طالبان، حاکمان این کشور، فقط از یک الگوی روابط قومی پیروی کرده‌اند و آن الگوی «همانندگرایی» بوده است و تنها تفاوت دوره‌های مختلف، در شدت و ضعف اجرایی کردن این الگو بوده است که در ذیل، جلوه‌های از این الگو مورد بحث قرار می‌گیرد:

#### الف) جایگزین شدن زبان پشتو به جای زبان فارسی

۵۰

اگر عبدالرحمن خان را به‌عنوان پایه‌گذار افغانستان نوین بدانیم، از زمان ایشان تا زمان نادرشاه، تنها زبان رسمی و ملی کشور، زبان فارسی بود و همه مکاتبات،

قراردادها، معاهدات و ... به زبان فارسی تدوین می‌گشت که اسم این زبان در آن دوره، زبان فارسی بود، نه دری و یکی از مضامین اصلی مکاتب، قرائت فارسی بود و تا زمان حبیب‌الله خان، زبان پشتو، حتی جزء نصاب تعلیمی هم، نبود و در زمان ایشان، در سال ۱۹۱۵ م برای اولین بار، وارد نصاب تعلیمی شد و در زمان نادرشاه بود که زبان پشتو، به تدریج جایگزین زبان فارسی گشت و در زمان ظاهر شاه، حمایت و پشتیبانی از زبان پشتو به اوج خود رسید و زبان پشتو، به‌عنوان نماد قوم حاکم، به زبان ملی مبدل گشت و الگوی روابط قومی «هماندگرایی» به‌صورت رسمی کلیک خورد و زبان فارسی به‌رغم داشتن سابقه طولانی در افغانستان، صرفاً به‌دلیل تعلق داشتن به اقوام دیگر، به حاشیه رانده شد و بعد از آن، همه چیز؛ حتی اصطلاحات علمی و اداری نیز، به زبان پشتو طراحی و تدوین گشت و اولین جلوه الگوی غم‌انگیز همانندگرایی، این‌گونه رقم خورد.

#### ب) تعمیم واژه افغان بر کل اقوام

شواهد تاریخی بیانگر این است که واژه افغان، در ابتدا اسم یک قوم افغانستان بوده است، قومی که امروزه به نام پشتون یاد می‌شود؛ لذا عبد الرحمن خان، در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در مقدمه نامه‌ای که در مورد سپاه عثمانی نوشته است، مردم افغانستان را به این صورت مودر خطاب قرار می‌دهد: «من که امیر عبدالرحمن هستم، بیان می‌نمایم ای قوم افغانستان که درانی و غلجایی و فارسی بان و هزاره و ترک هستید».

متن فوق که بر گرفته از نامه رسمی عبدالرحمن خان است و pdf نامه در فیسبوک آقای خراسانی موجود است، بیانگر این است که در آن زمان واژه «افغان» منحصر به یک قوم بوده، نه همه اقوام و اگر نه لازم نبود که عبدالرحمن، همه اقوام را نام ببرد و می‌توانست، تنها با ذکر واژه «افغان» همه مردم افغانستان را مورد خطاب قرار دهد و نیازی به ذکر نام همه اقوام نبود.

علاوه بر آن، در فرهنگ‌های لغت از جمله فرهنگ دهخدا زیر واژه «افغانه» و فرهنگ عمید نیز، واژه «افغان» را نام یکی از قبایل افغانستان معرفی کرده است.

«افغان یا اوغان، اسم خاص است که نام طائفه‌ای ساکن افغانستان است» (عمید، ۱۳۶۳: ۱۷۶). و همین طور دائرة المعارف بزرگ اسلامی، بعد از ذکر اقوال مختلف در مورد واژه افغان می‌نویسد: «افغان، به تعبیر خاص، نامی است که غیر پشتون‌ها، مردمان پشتو زبان را به آن می‌خوانند» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۵۲۲).

به هر حال، نمونه‌های زیادی وجود دارد که حکایت از سیاست الگوی روابط قومی همانندگرایی در افغانستان دارد و همین سیاست، جنگ‌های خونین دهه هفتاد را در کابل رقم زد و طالبان نیز، آن را دوام و قوام بخشید و با سقوط گروه طالبان، فصل جدیدی در تاریخ افغانستان گشوده شد؛ فصلی که الگوی روابط قومی را دچار تغییر و دگرگونی عمیق نمود.

## ۲-۲. الگوی روابط قومی بعد از سقوط طالبان

بعد از سقوط طالبان، جلسه بن، نقطه آغازی بود برای تغییر الگوی روابط قومی در افغانستان، جلسه‌ای که با حضور نمایندگان گروه‌های قومی مختلف افغانستان و زیر نظر نماینده سازمان ملل متحد برگزار شد و در این جلسه، برای اولین بار، نمایندگان گروه‌های مختلف قومی، به توافقات مهم و راهبردی دست یافتند که به «موافت نامه بن» معروف گشت و اولین دستاورد آن، درهم کوبیدن دیوار کهنه و فرسوده سیاست الگوی روابط قومی «همانندگرایی» بود و در مقدمه این موافقت نامه، همه اقوام به رسمیت شناخته شد: «با یادآوری این که تشکیلات موقت قدم اول برای تأسیس یک حکومت فراگیر، فاقد تبعیض جنسی، چندقومی و کاملاً نماینده بوده و به هیچ وجه نمی‌تواند بعد از وقت تعیین شده بر سر اقتدار باقی بماند.» این موافقت نامه زمینه‌ای شد برای تدوین قانون اساسی‌ای که به صراحت الگوی روابط قومی همانندگرایی را کنار گذاشت و به جای آن، الگوی روابط قومی دیگری را، بنا نهاد.

برخی معتقدند که الگوی روابط قومی در افغانستان پس‌اطالبان، از نوع تکثرگرایی قومی است؛ بر اساس این دیدگاه، با سقوط طالبان و تغییر نوع نظام سیاسی، الگوی روابط قومی که در این دوره مناسب با جامعه افغانستان شناخته

شده بود، تعدد و تکثر قومی بود: «پلوزالیزم یا تعدد و تنوع قومی و زبانی به رسمیت شناخته شده است؛ زیرا قومیت در افغانستان جزء هویت مردم کشور است و هیچ فردی را بدون استثنا نمی‌توان یافت که منسوب به قومی از اقوام کشور نباشد» (دانش، ۱۳۹۱: ۴۷۲).

گرچه ایشان، نوع الگوی روابط قومی را در افغانستان، تعدد و تکثر قومی معرفی می‌کند؛ ولی به نظر نگارنده، علائم و شاخصه‌هایی که در قانون اساسی وجود دارد، بیشتر منطبق با الگوی روابط قومی «وحدت در کثرت» است، تا الگوی تکثرگرایی قومی. بر اساس ماده ۳۱ و پنجم قانون اساسی، هر یک از اتباع افغانستان، به‌منظور تامین مقاصد مادی یا معنوی، حق ایجاد و تاسیس اجتماع و یا حزب سیاسی را دارد؛ اما این حق، به‌صورت مطلق به رسمیت شناخته نشده است؛ بلکه اولاً هیچ حزبی نباید به‌صورت قومی تشکیل شده باشد؛ یعنی اعضای هیچ حزبی نباید تک قومی باشد ثانیاً نباید هیچ یک از فعالیت‌های حزب، مبنای قومی داشته باشد و یا بر اساس ماده ۴۱ و پنجم همین قانون، دولت موظف است، نصاب تعلیمی را مطابق احکام دین مقدس اسلام طرح و تطبیق نماید و همین‌طور انتخاب رئیس جمهور از طریق رأی اکثریت باشد (ماده شصت و یکم) که این‌ها همگی از جمله شاخصه‌های وحدت است؛ وحدتی که در چارچوب جغرافیای مشخصی به نام افغانستان، قابل اعمال است؛ اما از طرف دیگر، علائم و نشانه‌های دیگری نیز، در همین قانون وجود دارد که حکایت از تکثرگرایی دارد که در ذیل، جلوه‌های از آن مورد بحث قرار می‌گیرد:

#### الف) به رسمیت شناختن همه اقوام ساکن در افغانستان و نام بردن از آن‌ها

این مورد به‌صراحت در ماده چهارم قانون اساسی بیان شده است (قانون اساسی، ماده چهارم).

### ب) به رسمیت شناختن همه زبان‌های رایج در کشور

زبان، یکی از بخش‌های مهم فرهنگ هر قوم محسوب می‌شود که قانون اساسی در ماده شانزدهم، گرچه زبان رسمی کشور را، زبان‌های پشتو و دری معرفی می‌کند؛ اما زبان سایر اقوام را نیز، به رسمیت می‌شناسد و حتی هر کدام از آن اقوام، می‌توانند به زبان خودشان، اقدام به انتشار نشریه و رسانه نمایند و در جایی که اکثریت با پیروان آن زبان باشد، به‌عنوان زبان سوم، به رسمیت شناخته می‌شود «از جمله زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی، پامیری و سایر زبان‌های رایج در کشور، پشتو و دری زبان‌های رسمی دولت می‌باشند. در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان‌های ازبکی، ترکمنی، پشه‌یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می‌نمایند آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی می‌باشد و نحوه تطبیق آن توسط قانون تنظیم می‌گردد. دولت برای تقویت و انکشاف همه زبان‌های افغانستان پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید. نشر مطبوعات و رسانه‌های گروهی به تمام زبان‌های رایج در کشور آزاد می‌باشد.»

### ج) رسمیت یافتن مذهب جعفری

برای اولین بار در قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲، مذهب جعفری رسمیت یافت و بر اساس ماده یک صد و سی و یکم قانون اساسی، احوال شخصیه شیعیان، مطابق فقه جعفری حل و فصل می‌شود و همین‌طور، در جایی که حکمی در این قانون اساسی و یا سایر قوانین در مورد آن وجود نداشته باشد، نیز، مطابق فقه جعفری حل و فصل می‌گردد: «محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می‌نمایند. در سایر دعاوی نیز، اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می‌نمایند.»

اما این نوع الگوی روابط قومی، هیچ وقت جامه عمل نپوشید و در عمل، نه تنها به کار گرفته نشد؛ بلکه به سمت الگوی «هماندگرایی» کشیده شد و با این

تفاوت که این بار، به جای جنگ‌های خونین دهه هفتاد، رقابت‌ها و مخاصمات قومی، به گونه عمیق‌تر و سنجیده‌تر از سوی اقوام، دوام و استمرار یافت که نمود عینی آن را در صدور تذکره برقی (شناسنامه الکترونیکی) می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. پلان صدور تذکره برقی، بیش از چهار سال از عمر آن می‌گذرد، اما هنوز دولت افغانستان، موفق نشده است این طرح را به‌طور کامل اجرایی کند. علت اصلی آن، گنجاندن و یا ننگنجاندن واژه «افغان» است؛ واژه‌ای که چنانچه قبلاً گذشت، طبق شواهد تاریخی، اسم خاص یک قبیله‌ای از پشتون‌ها است و گنجاندن آن، به‌معنای اطلاق اسم یک قوم، بر همه اقوام افغانستان است و به همین جهت، مقاومت اقوام مختلف را در پی داشته است که نتیجه آن جز، کشمکش‌های بی‌حاصل و فرسایشی در درون نخبگان قومی، چیزی دیگری نبوده است و یا قرار دادن واژه دانشگاه در کنار واژه «پوهنتون» واکنش‌های مختلف و جدی را از سوی مخالفین و موافقین آن، در جامعه و پارلمان در پی داشت؛ به‌گونه‌ای که این اختلافات، موجب کنار گذاشتن لایحه وزارت تحصیلات عالی از سوی پارلمان گردید.

اکنون سوال اساسی این است که به‌رغم تغییر الگوی روابط قومی، در مهم‌ترین سند کشور (قانون اساسی)؛ چرا در عمل، هیچ تغییری ایجاد نشد و هر قومی، به دنبال ترجیح و اولویت بخشیدن به منافع قومی خویش است، نه منافع ملی و به همین خاطر، زمینه افزایش گروه‌های تروریستی و انتحاری نیز، فراهم شد.

معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان، در تاریخ ۱۳۹۶/۸/۹ در طی سخنانی در سازمان بین‌المللی یونسکو در پاریس، اعلام کرد که طبق اطلاعات موثق، هم‌اکنون در حدود ۳۰ گروه تروریستی در افغانستان وجود دارند و هر کدام‌شان، به شیوه‌های مختلف، در حال انجام اعمال تروریستی و انتحاری می‌باشد. طبق اطلاعات منتشر شده در فضای مجازی، در آینده و بعد از شکست داعش

در سوریه و عراق، افغانستان به مقر اصلی داعش تبدیل خواهد شد و اکنون در چندین ولایت، بیرق سیاه داعش برافراشته شده و در بسیاری از موارد، عملیات‌های انتحاری و تروریستی را در مساجد شیعیان در کابل، رسماً به‌عهده گرفته است.

به نظر نگارنده، مهم‌ترین دلیل شکست این الگوی قومی در افغانستان این است که تدوین‌کنندگان قانون اساسی، بدون توجه به بسترسازی پذیرش آن و عدم توجه به فرهنگ عمومی جامعه، اقدام به تدوین آن نموده است و عدم اراده جدی برای عملیاتی ساختن آن از سوی حکومت مزید بر علت شده است. بهتر بود که نخبگان سیاسی در افغانستان، الگوی روابط قومی را پیش از همه با آموزه‌های دینی و مذهبی هماهنگ می‌ساختند؛ زیرا اهمیت و تأثیرگذاری دین و مذهب، بدین خاطر است که این عامل، از یک حالت دورویه و دوسویه برخوردار است. به عبارتی، دین و مذهب، با توجه به تفسیرهای متعددی که از آموزه‌هایش می‌شود، هم، ظرفیت و قابلیت این را دارد که بدترین و شقی‌ترین افراد را در دامنش بیرواند که نمونه بارزش، ایجاد گروه القاعده و طالبان است، گروه‌هایی که با تفسیر خشن و غیر قابل انعطاف، بزرگ‌ترین و خشن‌ترین جنایات قرن بیست و یک را در تاریخ بشر، رقم زدند و هم، استعداد تربیت و تولیت بهترین انسان‌ها را دارا می‌باشد که نمونه‌اش افرادی چون حضرت علی (ع) است که گفتار و رفتار وی، در عرصه‌های اجتماعی و زندگی فردی، همگی را به تعجب و شگفتی وا داشته است. اما دین و مذهب در افغانستان، همواره نقش تخریبی و ویرانگری ایفا کرده است و تفسیری که تا به حال از دین در این کشور شده است، بیش از آن که زمینه همزیستی مسالمت‌آمیزی را برای پیروانش، فراهم نماید، تنش‌ها و کشمکش‌های قومی و قبیله‌ای را تشدید کرده و شکاف‌های اجتماعی را عمق بخشیده است و وسیله‌ای شده است برای سرکوب و سلطه قومی بر قوم دیگر.

هر زمانی که پادشاهان و امرای قومی، نیاز به بسیج عمومی علیه قوم دیگر داشته‌اند، از دین و مذهب مایه گذاشته‌اند و به کمک برخی علمای متحجر و بی‌سواد، به تکفیر و تفسیق اقوام دیگر متوسل شدند که نمود و تجلی عینی و عملی آن را در برخورد عبدالرحمن با هزاره‌ها می‌توان به خوبی مشاهده کرد. امیر عبدالرحمن، زمانی که از شکست دادن هزاره‌ها، در صحنه‌های نبرد، مأیوس می‌شود، ملا سید محمد نام کوسج معروف را که به نام سید محمد ممتحن معروف بود و از علمای اهل سنت محسوب می‌شد و در فریب و نیرنگ عوام،



چیره دست بود با عالم دیگر اهل سنت به نام سید محمود قندهاری، تشویق و ترغیب کرد که حکم تکفیر و تفسیق طایفه‌ای بربری (هزاره‌ها) و در مجموع همه رافضی‌ها (شیعه‌ها) را صادر نمایند و برای اقناع و ترغیب اهل سنت، از آیات قرآن و احادیث نبوی استفاده نمایند تا آن‌ها، با رضا و رغبت خودشان به جنگ شیعه‌ها بروند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۱).

عبدالرحمن خان، با استفاده از آموزه‌های دینی و مذهبی، بزرگ‌ترین جنایات علیه بشریت را در مورد هزاره‌ها رقم زد، جنایاتی که قتل عام ۶۲ در صدی هزاره‌ها، به اسیری گرفتن زنان و بچه‌های‌شان و فروختن آن‌ها را به‌عنوان برده در بازارهای افغانستان و هندوستان و هم‌چنین، تصرف خانه و املاک‌شان را در پی داشت.

جنایات و خشونت‌ها در حق هزاره‌ها به حدی و سیع و گسترده بود که ناظران خارجی را نیز، به سخن وادار کرد. کریس جانسون که یکی از تحلیل‌گران وقایع افغانستان است، ظلم و ستمی که در طول تاریخ در حق هزاره‌ها روا داشته شده است این گونه بیان می‌کند: «هزاره‌ها همواره در ناامنی اقتصادی به سر برده‌اند. آنان از دهه ۱۸۸۰م به بعد، متحمل شرایط سخت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شده‌اند و قیام آنان علیه برتری‌طلبی پشتونیان به‌طور وحشیانه‌ای در اواخر قرن نوزدهم سرکوب شد. هزاران تن از آنان کشته شده و زنان و کودکان‌شان به اسارت رفتند، اغلب زمین‌های حاصل‌خیز خود را از دست دادند» (جانسون، بی تا: ۱۶). براساس گزارش‌های تحلیل‌گران خارجی، حاکمان کابل، تنها به قتل و کشتار هزاره‌ها بسنده نکردند و با وضع مالیات‌های سنگین و طاقت‌فرسا، شرایط را به گونه‌ای فراهم کردند که آن‌ها به‌خاطر پرداخت مالیات‌های سنگین حکومت، مجبور به فروش زن و فرزندان‌شان می‌شدند و از همه بدتر، به بردگی و کنیزی گرفتن بچه‌ها و دختران هزاره‌ها، کاملاً قانونی بود (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۵).

حکومت پنج ساله امارت طالبان (۱۳۸۰-۱۳۷۵)، بار دیگر، اهمیت و نقش تأثیرگذاری دین و مذهب را در عرصه‌های اجتماعی - سیاسی جامعه افغانستان، به نمایش گذاشت. تسلط دوباره جنبش طالبان، بر مزار شریف، یکی از بزرگ‌ترین جنایات ضد بشری را بر مبنای مذهب رقم زد، جنایاتی که قتل عام، غارت اموال

و به اسیری بردن زنان هزاره‌ها را در پی داشت. طبق اظهارات احمد رشید خبر نگار پاکستانی، طالبان تصمیم گرفته بودند که شمال افغانستان را از وجود شیعیان تصفیه کنند. ملا نیازی - که دستور قتل دکتر نجیب الله صادر کرده بود - به‌عنوان والی مزار شریف، منصوب شد. طالبان در ساعات اولیه فتح مزار از مساجد این شهر اعلان می‌کردند که شیعیان مزار سه راه بیشتر ندارند: یا سنی شوند یا به کشور ایران بروند و یا کشته خواهند شد، تمام مساجد متعلق به شیعیان بسته شدند (رشید، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

آزار و اذیت هزاره‌ها، به حدی گسترده بود که از دید هیچ تحلیل‌گر سیاسی مخفی نماند. کورنا یکی از تحلیل‌گران خارجی می‌گوید: «قوم هزاره که شیعه مذهب بودند از نظر طالبان کافر به حساب می‌آمدند و به‌طور خاص مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند» (کورنا، ۱۳۸۳: ۶۰).

اگر این الگو در کشور دیگری، نتیجه مثبتی را به دنبال داشته است، به‌دلیل ارائه راهکارهای عملی، در تحقق آن در جامعه از یک سو و اراده جدی حکومت بر پیاده کردن آن از سوی دیگر بوده است و کشور مثل افغانستان که فاقد هر دو فاکتور است، نتیجه طبیعی و منطقی آن، جز شکست چنین الگو چیز دیگری نخواهد بود.

احمد ولی مسعود، یکی از تحلیل‌گران مسائل سیاسی افغانستان معتقد است: «صلحی که با کمک خارجی‌ها برقرار گردیده باشد، با تغییر در پالیسی جامعه جهانی می‌تواند از هم، بپاشد، تا زمانی که تفاهم همگانی بر روی مسائل ریشه سیاسی کشور به وجود نیاید و دیدگاه مشترک ملی و استراتژی واحد به توافق نرسد، از ثبات سیاسی و امنیت درازمدت هم، خبری نخواهد بود» (مسعود، ۱۳۹۱: ۱۹).

### ۳. الگوی روابط قومی مناسب در پیش‌گیری از جرم در افغانستان

تعصبات قومی و قبیله‌ای در افغانستان، ازدواج‌های برون‌قومی و قبیله‌ای را تقریباً به‌صورت کامل مسدود کرده است؛ در نتیجه، الگوی ایجاد انسان جدید که تنها از

طریق ازدواج‌های برون‌قبیله‌ای امکان‌پذیر بود، عملاً به بن‌بست می‌رسد؛ اما الگوی «هماندگرایی» تنها الگویی است که در افغانستان به تجربه گذاشته شده است که این تجربه حوادث و جنایات هولناکی را در افغانستان رقم زده است؛ بنابراین، پناه بردن به این الگو نیز، منطقی و عقلانی نخواهد بود.

الگوی تکثرگرایی قومی گرچه به صورت کوتاه‌مدت، مشکلات جوامع چندقومی را حل می‌کند؛ اما انتخاب این الگو، در درازمدت، نه تنها به نفع جامعه نمی‌باشد؛ بلکه ضررهای جبران‌ناپذیری را نیز، به دنبال دارد که یکی از آنها، مشتعل نگه داشتن شعله آتش قوم‌گرایی در جامعه خواهد بود و اولین قربانی این الگو، شایسته‌سالاری است؛ در حالی که شایسته‌سالاری، یکی از شرایط اصلی و اساسی در پیشرفت و ترقی جوامع محسوب می‌شود.

با توجه به معایب و نواقص سه الگوی اول، تنها الگوی بی‌بدیل و بی‌رقیب که می‌تواند نقش مؤثری در کاهش جرایم و حملات انتحاری در جامعه افغانستان داشته باشد، الگوی روابط قومی «وحدت در کثرت» است؛ الگویی که با فرهنگ عمومی جامعه افغانستان نیز، همخوانی و هماهنگی بیشتری دارد.

### نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادات

تحقیق حاضر با این پرسش اساسی آغاز گشت که «کدام نوع الگوی روابط قومی، نقش مؤثری در کاهش جرایمی مانند ترور، انتحار، جرایم فردی، اجتماعی و دولتی، در افغانستان دارد؟» و با این فرضیه ادامه یافت که با توجه به فرهنگ عمومی جامعه افغانستان، الگوی روابط قومی «وحدت در کثرت» مؤثرترین الگو در پیش‌گیری از جرم در افغانستان است که برای تایید و یا رد فرضیه مذکور، تحقیق پیش رو، انجام شد و با توجه به نتایج این تحقیق، ناکامی بسیاری از الگوها در مسئله پیش‌گیری از جرم از یک سو و فرهنگ اسلامی مردم از سوی دیگر، الگوی «وحدت در کثرت»، بهترین الگویی است که اگر به‌درستی در جامعه پیاده شود، می‌تواند نقش مؤثری در پیش‌گیری از جرایم داشته باشد و برای پیاده شدن این الگو، عوامل زیر مؤثر و راهگشا خواهد بود

### الف) بازنگری در نوع نظام سیاسی

انتخاب نوع نظام سیاسی، یکی از مقوله‌های بسیار مهم و سرنوشت‌ساز برای هر کشور محسوب می‌شود. در زمان‌های گذشته خیلی‌ها بر این باور بودند که اگر نظامی، در یک کشور، کارکرد و نتایج مثبتی داشته است، می‌توان همان نظام را عیناً در کشورهای دیگر نیز، به کار گرفت؛ اما تجربه تاریخی نشان داد که این اندیشه مقرون به صواب نبوده است. امروزه بسیاری بر این باورند که نظام سیاسی در هر کشوری با توجه به ساختار فرهنگی و هویتی حاکم در آن، شکل متفاوت به خود می‌گیرد؛ به عبارتی، نوع نظام سیاسی با توجه به ساختار فرهنگی هر کشور، انتخاب می‌شود؛ به همین خاطر، مجتهدزاده معتقد است که نظام دموکراسی تنها در کشوری می‌تواند ظهور و بروز کند و پایدار بماند که با ساختار فرهنگی مردم آن کشور، مناسب و هماهنگ باشد: «دموکراسی فقط می‌تواند در کشوری بروز کند که حکومتش ملت پایه باشد و هنگامی پایدار خواهد بود که بومی باشد و ریشه در فرهنگ و هویت بومی داشته باشد» (مجتهد زاده، ۱۳۸۷: ۸۱).

یکی از طرفداران دیدگاه دوم، جان استوارت میل است. میل، خوی و خصلت‌های همه جوامع را به دو نوع تقسیم می‌کند: یکی خوی و خصلت فعال و مبارز و دیگری خوی و خصلت منفعل و غیر مبارز که هر کدام از این خوی و خصلت‌ها، نوع نظام سیاسی مناسب به خودش را می‌طلبند. میل، در پاسخ به این سوال که کدام یک از خوی و خصلت فوق، به مصلحت جامعه و جهان است، می‌گوید: «حقیقتی مسلم‌تر از این در تاریخ بشریت یافت نمی‌شود که هر پیشرفتی که در هر کدام از شئون مدنیت بشری صورت گرفته بی چون و چرا کار کسانی بوده است که از بخت و سرنوشت خود ناراضی بوده‌اند» (میل، ۱۳۷۵: ۴۰۱).

به نظر میل، ملتی که برای دفاع از حقوق و منافع خویش می‌جنگد و این مسئولیت حیاتی را به تقدیر و سرنوشت واگذار نمی‌کند و از شعار «باید صبر کرد تا کارها خود به خود اصلاح شود» متنفر است، بیش از ملل دیگر می‌تواند در راه اصلاح وضع خویش و جهان قدم بردارد. در مقابل، ملتی که سرنوشت خویش را به تقدیر می‌سپارد و نسبت به اوضاع پیش آمده سر تسلیم فرود می‌آورد، خود،

عامل عمده در ایجاد سیر قهقرایی است و چنین جامعه‌ای روی اصلاح و پیشرفت حقیقی را نخواهد دید. (همان: ۴۱۱-۴۰۹).

به نظر ایشان، نظام سیاسی مناسب با خوی و خصلت تقدیرگرا، نظام‌های استبدادی است و نظام سیاسی مناسب با خوی و خصلت مبارز، نظام دموکراسی یا مردم سالار است.

از آن جایی که ۹۹ درصد مردم افغانستان را مسلمانان تشکیل می‌دهند و دین اسلام از جمله ادیانی است که به شدت روحیه تقدیرگرایی را تقبیح و مذمت کرده است و مطالعات تاریخی مردم افغانستان نیز، حکایت‌گر این است که این مردم با الهام از دین مقدس اسلام، همواره در مقابل ظلم و ستم و تجاوز ابرقدرت‌ها به پا خاسته‌اند که جهاد در برابر ارتش شوروی و جنگ‌های سه‌گانه در برابر انگلیس، از جمله آن‌هاست، به همین خاطر، نظام سیاسی مناسب با خوی و خصلت این مردم، نظام سیاسی مردم‌سالار است؛ اما مردم‌سالاری یا دموکراسی که هماهنگ و هم‌نوا با فرهنگ عمومی جامعه باشد، نه بیگانه از آن. بنابراین، نظام سیاسی که برخاسته از فرهنگ عمومی جامعه باشد، در راستای منافع همه اقوام، سعی و تلاش خواهد کرد که در این صورت، جرایم ناشی از قوم‌گرایی نیز، کاهش خواهد یافت.

### ب) بازنگری در مواد آموزشی

مواد آموزشی چه در مقاطع مدرسه و چه در مقاطع دانشگاه، یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در زمینه‌سازی الگوی روابط قومی، می‌باشد. حاکمان افغانستان نه تنها در راستای این امر مهم، هیچ گامی مثبتی را تا هنوز برنداشته‌اند؛ بلکه جهت‌گیری‌ها تا به حال در سمت مخالف آن بوده است. محتوای مضمون «ثقافت اسلامی» در دانشگاه یکی از موضوعات جنجال‌برانگیز در افغانستان است که در سال ۱۳۹۵ ه.ش. کشمکش‌ها و جنجال‌های جدی را در محافل علمی و سیاسی در پی داشت و اقوام غیر پشتون یک صدا می‌گفتند که اساتید درس ثقافت در دانشگاه، به جای ترویج و تبلیغ وفاق و همگرایی اقوام، به مسائل اختلافی و جنجالی می‌پردازند و بیشتر اوقات افکار و اندیشه‌های وهابیت را تدریس می‌نمایند

و به همین خاطر، دانشگاه، به جای این که موجب اتحاد و انسجام جامعه شود و زمینه همگرایی و زندگی مسالمت‌آمیز اقوام مختلف را در پی داشته باشد، به کانون اختلاف و تفرقه افکنی و تولید انتحاری و تروریسم مبدل می‌شود.

## منابع

۱. تیمور خانوف، ل.، (۱۳۷۲). تاریخ ملی هزاره، مترجم، عزیز طغیان، تهران: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. دانش، سرور، (۱۳۹۱). حقوق اساسی افغانستان، کابل: دانشگاه ابن سینا.
۳. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷). لغت نامه، تهران: موسسه لغت نامه دهخدا، دوم.
۴. رشید، احمد، (۱۳۷۹). طالبان، مترجم، اسدالله شفایی و صادق باقری، تهران: دانش هستی.
۵. ریاضی هروی، محمد یوسف، (۱۳۶۹). عین الوقایع، تهران: دانشگاه تهران.
۶. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۰). دائرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.
۷. صالحی امیری، رضا، (۱۳۸۵). مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸). انسجام ملی و تنوع فرهنگی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۹. عمید، حسن، (۱۳۶۳). فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر.
۱۰. **Abdul Hai Khurasani** فیسبوک
۱۱. قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲.
۱۲. کریس، جانسون، (بی تا). افغانستان کشوری در تاریکی، مترجم، نجله خندق، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی آیه.
۱۳. کورنا، لورل، (۱۳۸۳). افغانستان، مترجم، فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.
۱۴. گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۳). جامعه شناسی، مترجم، منوچهر صبوری، تهران: نی، یازدهم.
۱۵. مجتهد زاده، پیروز، (۱۳۸۷). دموکراسی و هویت ایرانی، تهران: انتشارات کویر.

۱۶. مسعود، احمد ولی، (۱۳۹۱). آجندای ملی، چ اول، کابل: بنیاد شهید مسعود.

۱۷. موافقتنامه بن.

۱۸. موسوی بجنوردی، محمد کاظم، (۱۳۸۵). دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، دوم.

۱۹. میل، جان استوارت، (۱۳۷۵). رساله در باره آزادی، مترجم، جواد شیخ الاسلامی، تهران: علمی و فرهنگی، چهارم.

۲۰. هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۸۴). چالش‌های هویت در آمریکا، مترجم، گلشن پژوه و حسن سعید کلاهی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران